

طرح تحقیق

مبانی سیاست خارجی اسلام

سیدعلی قادری

مبانی سیاست خارجی اسلام در ابهام خواهد ماند، اگر روش آن باشد که کلّ آیات قرآن را به گونه‌ای به نفع این مقال تأویل کنیم. اگر سنت را هم به مدد گیریم و تجربیات عظیم مسلمین را نیز در کل اعصار بیابیم، جز بر حجم ابهام نیفزوده‌ایم و مزید بر علت است اگر ابرام کنیم که آنچه در ساحت سیاست است، بر ما حاصل نص و سنت و تجربیات تاریخی تطبیق شود و همواره در اذهان ظریف اندیشان سوالی باقی خواهد ماند که آیا آنچه حاصل آمده است، به زعم ماست و یا فی الواقع اسلام را در سیاست خارجی همین یافته‌هاست؟

چنانکه در ابتدای تحقیق بنا بر این بود که کلّ آیات قرآن که به ظاهر سیاست خارجی را بیان می‌کند استخراج گردد و نامه‌های پیامبر اکرم (ص) به سران کشورها را پیش رو آوریم و رفتار پیامبر را با مشرکین، اقوام بدوی و اهل ذمه مورد توجه قرار داده و همچنین آداب جنگ و صلح، انعقاد پیمانها، رفتار با اسرا و... مورد مطالعه قرار گیرد. و تجربیات مسلمین پس از پیامبر به دوره‌های خلفاء، بالاخص حضرت امیر (ع) و پس از آن امام حسن (ع)، بنی امیه، بنی عباس و... تا انقراض عثمانیها و همچنین تجربیات چند ساله جمهوری اسلامی ایران تقسیم شده و مورد مذاقه باشد و نیز اهم عناوین سیاست خارجی عرفی با مفاهیم اسلام، از قبیل حاکمیت ملی، مرز، تابعیت، توازن قوا و... مطابقت شده و مشترکات، تضادها و نقاط ابهام آن روشن گردد تا سیاست خارجی اسلام خود را بنمایاند. و دیدیم که آنچه حاصل می‌آید، اگر چه شاید عناوین و مطالبی در آن یافت شود که بسیار شورانگیز باشد، لکن جز خطابه‌ای زیبا و پرشور چیزی نخواهد بود و ظنّ و زعم و سلیقه است که گزینش می‌کند و مبانی همچنان پنهان می‌ماند. لذا در جستجوی روشی برآمدیم که ظنّ و زعم در باز یافتن مبانی کمتر دخیل باشد.

اگر چه محتمل است که اتخاذ هر روشی، باب نقد را به صواب بر آن روش

همچنان مفتوح دارد، باز ناگزیریم که برای ورود به مبحث سیاست خارجی روشی را پیش رو آوریم و اگر ایرادی بر آن باشد، آن روش خود به بحث رود تا اصلاح گردد. — که خشت اول در این تحقیق یافتن متدی استوار است.

معارف انسان امروزه یا فلسفی است و یا به معنای امروزی علمی (تجربی — دقیقه) و یا عرفانی است و اخلاقی و یا مذهبی است و هنری و... بی‌گمان در مقوله‌ای صرفاً فلسفی، با نگرشی هنری کاویدن و نتیجه‌ای فلسفی عاید آوردن، محتمل نیست و نیز ممکن نیست در پدیده‌ای فیزیکی، با روشی فلسفی کاوش نمودن و ثمری کاربردی حاصل آوردن و... لکن ممکن است به یک پدیده با نگرشهای مختلف نگریم. اما با نگرش مختلط که هم فلسفه باشد، هم علم و هم هنر و هم عرفان، اگر محال نباشد محتمل نیست؛ مگر اینکه هنرمندانه اخلاط مبحث شود که مخاطب در نیابد. لذا برای یافتن یک روش تحقیق منسجم اصولی در سیاست خارجی اسلام — که مسامحتاً این عنوان اعتبار شده است — باید دانست که چه مقوله‌ای پیش روست: علمی، فلسفی، تاریخی، حقوقی و یا...؟

سیاست خارجی بدون پسوند نارساست و با هر پسوندی یک واحد سیاسی تداعی می‌شود و پسوند یک ایدئولوژی بر آن، فرض داشتن یک واحد سیاسی را ایجاد می‌کند. لذا سیاست خارجی با پسوند اسلام بدان، بدون ملحوظ داشتن واحد سیاسی آن ناصواب است. بنابراین اگر سیاست خارجی موطن اسلامی که طبیعتاً بر اساس ایدئولوژی اسلامی باید بنا شود، عنوان تحقیق باشد، در رشته علوم سیاسی و شاخه روابط بین‌الملل قابل مطالعه است. و اگر مبانی سیاست خارجی اسلام، بدون در نظر داشتن واحد سیاسی آن مورد بحث باشد، حتی علمای علوم سیاسی از پرداختن بدان باز خواهند ماند؛ لکن می‌توانند به عنوان مثال، سیاست خارجی دوران بنی امیه، بنی عباس یا خلفا و یا جمهوری اسلامی ایران را مورد تحلیل و بحث قرار دهند؛ اما از پرداختن به تحقیق در مبانی نظری سیاست خارجی اسلام به عنوان یک مکتب الهی، هم اجتناب می‌کنند و هم باید اجتناب کنند. اما پس از تدوین مبانی و یا اعلام آن، علمای حقوق بین‌الملل می‌توانند آن را با دیگر مکاتب قیاس کنند و یا با حقوق بین‌الملل تطبیق نمایند و یا در مقام ارزش گذاری برآیند.

برای تدوین و یافتن مبانی، قید اسلام خود می‌نمایاند که فصل مطالعه این مقوله باید بالطبع در یکی از رشته‌های معارف اسلامی (فلسفه، کلام، منطق، عرفان، فقه، تاریخ، رجال، درایه، اصول، ادبیات و...) باشد. با این وصف، ما ناگزیریم که مسئله را در قید یکی از رشته‌های معارف اسلام تحقیق کنیم و آنچه در اعتقاد بدهی می‌دانیم را به بدهت خود باقی بگذاریم و اگر شبهه‌ای رخ نماید، در این مقال به جد از آن غمض شود و تحقیق

آن را به خبرگان آن مقوله واگذاریم.

فرض بدیهی اول ما، اعتقاد ماست بر این اساس که این آیین در همه شئون از جمله نظام حکومتی خود که سیاست خارجی را هم شامل است، نه تنها پاسخگوی نیاز فعلی ماست و نه تنها گذشت زمان آن را مستهلک نکرده است، بلکه گذر زمان آن را جلا می‌بخشد و اگر فرا رسد روزی که این مرزهای اعتباری درهم شکنند و ملیتها به گونه‌ای دیگر شوند و انسانها به کهکشانشان راه یابند و مرزها مرز فلکی گردد و انسانها در فضای بی کران همپای نور سفر کنند و با موجوداتی غریب چنان ممزوج شوند و نژادی دیگر پدید آید که قیاسش با انسان امروز مع القارق شود، اسلام درخششی بیش از امروز خواهد داشت و از این فراتر، اسلام آیین جنیان نیز هست.

با این فرض، دیگر ضرورت ندارد که در این پژوهش اسلام را با دیگر مکاتب سیاسی قیاس کنیم که نتیجه قیاس ابتدأ مفروض ماست و اگر تقابلی باشد، باید برای یافتن مبانی بدان توجه گردد؛ یا این تقابل در حواشی قرار گیرد.

فرض دوم اینکه، اسلام به دو بخش اصول و فروع منقسم است و اگرچه این انقسام شاید اعتباری باشد، لکن میان علمای رشته‌های گوناگون معارف اسلامی، این تقسیم‌بندی اولیه مقبول است.

برای حصول به اصول اسلام، طرق به عدد انفاس خلائق است و حکمت، علم، فلسفه، عرفان و القائنات اگر تصدیق قلبی را موجب شود، مکفی است. بعضی از رشته‌های معارف اسلامی، به دریافتهای ما از اصول عمق می‌بخشد و به همین منظور هم ابداع شده‌اند.

فروع منقسم است به عبادات، معاملات و احکام. عده‌ای ایقاع و عقود را در یک کلیت جای نداده‌اند و عده‌ای نیز برای اخلاق هم فصلی در کنار عبادات، معاملات و احکام قائلند، که برای ما تفاوتی در انقسام فروع نیست؛ زیرا همه فقها، بحث سیاست را (که سیاست خارجی را هم شامل است؛ اگر چه مفهوم آن در اذهان متفاوت هم باشد) در زیر مجموعه احکام جای داده‌اند؛ زیرا این مبحثی حقوقی است و دارای قواعد الزام‌آور حقوقی؛ لذا بحثی اخلاقی یا عبادی نیست.

اینکه آیا اعمال سیاست مبتنی بر اصول آن، عبادت است یا غیر آن، مشخص است و اینکه آیا تصور سیاست، منهای مسائل اقتصادی و معاملات، امکان‌پذیر است، مشخص است که هرگز. پس چگونه سیاست خارجی در زیر مجموعه احکام جای دارد، این نیز روشن است که فصل مطالعه آن را در این باب تفصیل داده‌اند والا عبادات، معاملات،

احکام و یا هر انقسام دیگری که به عنوان فروع مطرح باشد، همه یک طیف است و همه در هم مدغم. سیاست در امور عبادی مزوجند، همچنان که جهاد که در فصل عبادات مطرح می‌شود یک امر سیاسی است و حج و امر به معروف هم عبادتند و هم سیاسی. زکات که امری عبادی است، مسئله‌ای کاملاً اقتصادی است. فقها مسائلی که قصد قربت در آن شرط صحت است را در فصل عبادات مطرح کرده‌اند و مسائلی که قصد قربت در آن شرط نیست را در فصولی دیگر جای داده‌اند.

سؤالی که به ذهن می‌آید و مهم است اینکه آیا در فقه، عنوان سیاست خارجی به مفهوم عرفی آن مطرح است؛ یا از فقه توقع داریم تا رضایت ما را حاصل کند؛ یا اگر چیزی شبیه به سیاست خارجی در فقه مطرح است، مفهوم آن با سیاست خارجی امروز اصولاً مغایر یا متفاوت است و دو مفهوم، تحت عناوینی شبیه به هم پیش رو داریم؟

برای پاسخ به این سؤال ناگزیریم که فرض دیگری را پیش رو آوریم و آن را بدیهی بدانیم که فقه ظرفیت پذیرش امور مستحدثه، که سیاست خارجی به مفهوم امروزی آن هم شاید امری حادث باشد، را داراست و ممکن است در پی کشف مبانی، به اصولی برخوردیم که ورای مفهوم سیاست خارجی عرفی در امروز باشد؛ لکن قهراً اگر سؤالات شرح الاسم فقهی شود، فقه پاسخ منطقی و علمی همه نیازهای ما را خواهد داد.

برای روشن شدن مبانی، واقعیات در جرگه سیاست، سازنده سؤال است. بدین گونه که خبرگان علوم سیاسی و حقوق بین الملل، واقعیات را جستجو می‌کنند و مفاهیم و اصطلاحات امروزی سیاست خارجی را تعریف و مبانی سیاست امروز را به زبان فنی فقه شرح الاسم می‌نمایند و فقیه برای پاسخگویی به سؤالات در منابع فقه، لاجرم به اصولی تمسک می‌جوید که آن اصول یا از مبانی است و یا زیر مجموعه‌ای از مبانی که خود را می‌نمایانند. چنانکه امروزه در فقه عبادی، سؤالات با توجه به اصولی که فقیه در نظر دارد، پاسخ می‌یابد؛ حال آنکه در ابتدا چنین نبوده و سؤالات موجبی بوده است تا فقیه به روش استقرا به مبانی رسد.

اگر این روش معقول نماید و مقبول افتد، مبانی نظری سیاست خارجی اسلام رخ می‌نماید؛ در حالی که سیاست عملی نیز قالب خود را می‌یابد. نکته دیگر اینکه پیشوایان مکاتب همواره نگران آن بوده‌اند که حرکتها، در حیطه عمل از مبانی اولیه عدول می‌کنند؛ امید داریم که این سخن به شعار نزدیک نگردد که ماهیت ذاتی این روش نه تنها مجریان را مجال پرش از مبانی نظری در محمضه میدان عمل نخواهد داد، بلکه مجریان را به مدد می‌طلبد تا در بازگویی واقعیات تدوین کنندگان مبانی نظری را یاری کنند. اما دو مطلب

تشویش زاست:

اول آنکه در مسائل عبادی که مبانی نیز مشخص است، گاه تفاوت فتاوی فقها در طول تاریخ موجب بسیاری از منازعات شده است. آیا در مسائل سیاسی که میدان فراختری دارد و مبانی مشخص نیست، این اختلاف طبیعی در برداشت، موجب تضادهای شدید و سر در گمی مجریان نخواهد شد؟

دوم آنکه چون سازندگان سؤال ممکن است از محتوای نص و سنت کم اطلاع باشند و نیاز امروز آنان را چنان به روزمرگی دچار کنند که از طرح مقولات پایه ای و مبنایی، حتی در طرح سؤالات غفلت شود. که این خود می تواند نوعی انحراف باشد و انحراف، گاه زاویه دادن به خط ترسیم شده است و گاه، به عمد یا به سهو، از اهم به مهم پرداختن.

در ارتباط با تشویش اول اینگونه خود را قانع می کنیم که مگر نظریه پردازان حقوق بین الملل در امروزه به اتفاق نظر رسیده اند و آیا مگر فلاسفه در همه مسائل فلسفی متفق القولند و آیا همه پزشکان برای یک نوع بیماری یک تشخیص را دارند؟ در کدام یک از معارف انسان، همه اندیشمندان یکسو و یک نظر را دارند؟ و شاید «اختلاف علما امتی رحمه» در اینجا نیز مصداق داشته باشد. وانگهی اگر سیاست خارجی اسلام را در کلام، فلسفه، اخلاق و علوم سیاسی جستجو کنیم، بی گمان اختلاف نظر فاحشتر است.

در ارتباط با تشویش دوم باید گفت که سؤالات هر چند روزمره و غیر اصولی باشد، فقیه بی مهابا پاسخ نخواهد گفت؛ زیرا فقه بر اصولی مبتنی است که پاسخ دادن بلا اتکا به آن اصول، پاسخ فقهی نخواهد بود. لذا طبیعتاً هر نوع سؤالی که پیش رو باشد، مرجع خود را در فقه خواهد یافت و آن مرجع مبنایی است که ما در جستجوی آنیم و جالب اینکه در بسیاری از رشته های معارف اسلامی، بسیارند کسانی که آشنا نیستند و به جزمیت سخن می گویند؛ جز فقه که هر کس فقیه نباشد از اظهار نظر عاجز است.

خلاصه آنچه که در فوق آمده، موارد زیر است:

۱. ابتدا یافتن مبانی سیاست خارجی اسلام مـذ نظر است؛ نه ارزش گذاری و تطبیق با نظریه های بین الملل.

۲. مقوله سیاست خارجی با پسوند اسلام، جایگاه اصلیش در فروع است و در مبحث احکام.

۳. فلسفه، اصول، کلام، منطق و... و قواعد علوم سیاسی عرفی وظیفه شان شرح الاسم نمودن اصطلاحات برای فقه است و فقیه به روش خود پاسخگوست.

۴. آنچه حاصل می‌آید، هم مبانی را در خود داراست و هم احکامی الزام‌آور و تکلیفی است (یعنی هم سیاست نظری است و هم بیان سیاست عملی).

اما قبل از آنکه مسئله را به فقه واگذاریم، ناگزیر به طبقه‌بندی سؤالات به روش علوم سیاسی هستیم و بعد هم طبقه‌بندی دیگری که با زبان فقه تطابق داشته باشد. و اگر به مقولاتی برخوردیم که به نظرمان از مبانی سیاست خارجی اسلام باشد، پیشنهاد یا عنوان خواهد شد، تا خبرگان آنرا نفی یا اثبات کنند.

در ابتدا از کسانی که در زمینه‌های مختلف سیاست خارجی تحقیق و تلاش می‌کنند خواستیم تا هر سؤالی که در زمینه سیاست خارجی اسلام دارند را عنوان نمایند. تاکنون بیش از دویست سؤال رایافته‌ایم که بسیاری از آنها ظاهراً جزئی است؛ لکن تعدادی از آنها کلی‌تر و در میان همه سؤال‌کنندگان، قریب به اشتراک است.

سؤالات زیر نمونه‌هایی از آنهاست که کلی‌تر و مشترک است:

۱. آیا اسلام حاکمیت ملی‌رانی‌پذیرد و واحدهای سیاسی دیگر را به رسمیت می‌شناسد؟

۲. آیا مرزهای اعتباری در اسلام ارزش حقوقی دارند؟

۳. آیا سفیر برای حفظ منافع، می‌تواند در مجلسی که در آن فعلی حرام مرتکب

می‌شوند حاضر شود؟

۴. مداخله در امور داخلی کشورها از لحاظ عرف بین‌الملل جایز نیست؛ حال آنکه

در اسلام رسیدگی به امور مسلمین از ضروریات است. جمع این دو چگونه ممکن است؟

۵. دو واحد سیاسی که از لحاظ کفر مشترک باشند، با هم از برخی لحاظ دیگر

مساوی نیستند؛ چه ملاکی ارجحیت ارتباط بیشتر با یکی از آن دو را نشان می‌دهد؟

۶. نظر اسلام نسبت به تروریسم که مفهومی قبیح دارد، به عنوان یک وسیله برای

رسیدن به اهداف آنی چیست؟

۷. اگر امر دایر باشد بر صدور انقلاب یا حفظ موطن اسلامی، کدام ارجح است؟

۸. آیا صدور انقلاب مبتنی بر اصولی است که ریشه در اعتقادات دارد یا عنوانی

صرفاً سیاسی است؟

۹. آیا اسلام اجازه اجرای حکمی که از محاکم بین‌المللی صادر می‌شود را به

حکام اسلام خواهد داد؟

۱۰. امروزه در عرف بین‌الملل استقرار سلطه، خود به خود موجب مشروعیت است و

واحدهای سیاسی معمولاً بر این اساس مشروعیت یافته‌اند، آیا این نوع مشروعیت می‌تواند

موجبی برای طرف معاهده قرار گرفتن آن واحد با حکومت اسلامی باشد؟

سؤالاتی که پیش روست، کم نیست و هر روزه نیز بیشتر می‌شود؛ لکن با کدامین ملاک می‌توان دریافت که کدامین سؤال مبنایی است و کدامین سؤال جزئی؟ و چه محکی در دست است تا بتوان دریافت چه سؤالی صحت مطلق یا نسبی دارد؟ و چه نوع سؤالی محتاج اصلاح است؟ و مهمتر اینکه آیا ذهن می‌تواند مجرد از مفاهیم امروزی سیاست سؤالی را تصویر کند، یا هر سؤالی در باب سیاست خارجی اسلام باز ریشه در عرف بین الملل دارد؟

اگر مبنایی سیاست خارجی مشخص بود، هر سؤالی بر اساس مبنای خود طبقه‌بندی می‌شد و پاسخ می‌یافت؛ همچنان که در فقه عبادی که مبنایی مشخص است، سؤالاتی که مربوط به نماز است در جای خود می‌نشینند و پاسخ می‌یابد و سؤالاتی که به زکات مربوط است هم در جای خود مطرح است....

منطقی است که مشترکات سؤالها، یک کلیت را مشخص می‌کند و برای تعریف منطقی آن کلیت، تعیین حد و رسم آن مقبول است.

بدینگونه سؤالات مورد توجه قرار گرفت و به نظر آمد که همه یک فرض مشترک دارند و همه یک هدف را تعقیب می‌کنند. فرض مشترک این است که همه سؤالات پس از پذیرش اصل یا مسئله ارتباط^۱ مفهوم دارند و حذف ارتباط به تبع سؤالات مطروحه را منتفی می‌سازد.^۲ لذا از اسلام در زمینه سیاست خارجی هیچگونه سؤالی نخواهد بود، اگر دریافت شود که اسلام اصولاً ارتباط را نفی می‌کند. پس کلی‌ترین و اولین سؤال از اسلام، اگر این باشد که آیا اسلام ارتباط را می‌پذیرد یا خیر، سؤال صحیحی نخواهد بود. زیرا اگر تنها یک مورد بیابیم که اسلام عملی را فرض نماید که با حذف ارتباط، آن عمل محتمل نباشد، پاسخ را یافته‌ایم. وانگهی در نص و سنت بلا تامل هم می‌توان دید که ارتباط ملحوظ شده است و امری بالضروره تلقی می‌شود (اصل ارتباط مورد بحث است نه چگونگی آن).

اما اینگونه نیست که فرض مشترک در بین تمامی سؤالهای مطروحه، ما را به مبنایی رهنمون شود؛ زیرا مبنایی کلیتاتی است منتزع از نص و سنت، حال آنکه ارتباط اکثریت واقع است و امری بالضروره، وانگهی که ارتباط به اصطلاح فلسفی ناموس طبیعی است و اعتباری نیست و از سوئی ارتباط به مفهوم سیاسی آن، گاه در ترادف سیاست خارجی است و به اعتباری سیاست خارجی نظری، بیان چگونگی ارتباط معقول است.

ما ارتباط را خارج از اعتبار فاعل آن، اعم از اینکه بین الدول باشد یا بین الملل، ارتباط فردی از جامعه‌ای باشد با دولتی غیر متبوع و یا ارتباط احزاب جوامع مختلف به طور علنی یا سری، از سه مقوله خارج ندیدیم:

۱. انسانی — آرمانی.

۲. اقتصادی.

۳. امنیتی.

ابتدا کلّ مفاهیمی که در حیطه سیاست خارجی مطرح است و یا بدان دسترسی داشته‌ایم را از میان منابع استخراج کردیم و مشهود بود که بسیاری از این مفاهیم «اصطلاحات» است که باید در فقه معادلش را یافت و یا به زبان فقهی شرح الایسم شود و مسائلی دیگر که «اصطلاح» نیست، مقوله‌ای دخیل در سیاست است که توانستیم کلّ آنها را تحت یکی از عناوین فوق جای دهیم.

به عنوان مثال: مفاهیم آزادی، مسائل نژادی، زبان — مذهب، حقوق بشر، مناسبات فرهنگی، امت واحده، تبادل افکار و اندیشه و... در زیر مجموعه مسائل انسانی — آرمانی جای دارد؛ و مقولات انرژی، تعاون، تجارت، بهره‌وری از منابع طبیعی (دریاها، فضا، جنگل)، استثمار، گمرک، قرضه بین‌المللی، سرمایه‌گذاری خارجی و... در مسائل اقتصادی قرار می‌گیرد. و جنگ و صلح، توازن قوا، جاسوسی، خلع سلاح، تروریسم، مفهوم قدرت، تجاوز، همزیستی مسالمت‌آمیز، اقدام پیشگیرانه و... در مسائل امنیتی مطرح است. در گذشته شاید مقوله مسائل امنیتی جلوه بیشتری داشته است؛ چنان که کتابهای قدیمی‌تر در باب مسائل سیاست خارجی مملو از مسائل آداب جنگ و صلح، رفتار با اسرا، تبعید و اعدام می‌باشد و اکنون بیشتر مسائل امنیتی در خدمت مسائل اقتصادی قرار گرفته و حتی مسائل انسانی — آرمانی هم در خدمت مقوله امنیتی و به تبع اقتصادی قرار دارد. با این حال نوع ارتباط (انسانی — آرمانی، اقتصادی و امنیتی) متفاوت است و ادغام آنها در یک اصل کلی‌تر مقدور نبود و قرار گرفتن مفاهیم سیاست خارجی، به سهولت، در یکی از این سه مقوله، طبیعی بودن این تقسیم‌بندی را می‌نمایاند.

قابل توجه است که این تقسیم‌بندی، هم تقسیم‌بندی نوع ارتباط است و هم بیانگر اهداف سیاست خارجی، چه به زعم علمای علوم سیاسی، «هدف سیاست خارجی حفظ منافع یک واحد سیاسی است در ارتباط با واحدهای سیاسی دیگر، برای کسب منافع اقتصادی، امنیتی و سیاسی (که سیاسی به نظر ما با کمی تأمل همان آرمانی است)». لذا اولین و اصلی‌ترین عنوانی که برای سیاست خارجی عرفی ملحوظ است، اصل حفظ منافع اقتصادی، امنیتی و آرمانی، یا به تعبیر کلی‌تر «اصل حفظ منافع ملی» است. با این تعریف، هر واحد سیاسی که بتواند حفظ منافع خود را به هر نحو ممکن تأمین نماید، سیاستی منطقی، طبیعی و مطلوب خواهد داشت.

گفتیم که سؤالاتی که پیش رو داریم فرض مشترکی دارد که همان پذیرش مسئله ارتباط است و یادآور شدیم که ارتباط امری بالضروره است و اسلام نه تنها با امری بالضروره مخالفتی نخواهد داشت، بلکه معقول است که آن را به شیوه خود بگستراند و اعمال کند و اما آنچه همه سؤالات آن را تعقیب می‌کنند، در حقیقت اصلی است مبتنی بر تصدیقی بدیهی، که چون حد و رسم آن در ذهن روشن نیست، تعریف منطقی نشده است.

اگر به نمونه سؤالهایی که در نظر گرفته شده توجه گردد، روشن می‌شود که سؤالات چه چیزی را تعقیب می‌کنند - صرف نظر از اینکه انگیزه سؤال کننده چیست؟ آیا مصالح واحد سیاسی خود را دریافتن پاسخ از اسلام مد نظر دارد؟ یا متمهدی است که مصالح جامعه اسلامی را لحاظ می‌کند. لذا آنچه همه سؤالات آن را تعقیب می‌کنند، یا آنچه امتزاج همه سؤالات است، چگونگی بیان «حفظ مصالح جامعه اسلامی» است که عرف بین الملل آن را «حفظ منافع ملی» تعبیر می‌کند؛ اما ما نمی‌توانیم اصل «حفظ منافع ملی» را به دلایل زیر، به عنوان اصل اولیه سیاست خارجی اسلام ملحوظ کنیم.

۱. در عرف بین الملل مفاهیم مرز، حاکمیت ملی و جمعیت و تابعیت تعاریف خاص خود را دارد که در اسلام برای مفاهیم فوق تعاریف دیگری در نظر است.

۲. شالوده سیاست خارجی در اسلام، بر قواعد الزام آور حقوقی در فقه استوار است و فقه برای بنیادهای ملیت ارزش حقوقی قائل نیست.

۳. اصل حفظ منافع ملی، زیربنایی ترین و کلی ترین اصل سیاست خارجی عرفی حاکم است؛ لذا اصول دیگر تماماً رنگ حفظ منافع ملی را بر چهره دارد؛ لکن در فقه سیاسی اسلام، اصل دیگری حاکم است که اصول دیگر در پرتو آن رنگ می‌گیرد (که بزودی به بیان آن خواهیم پرداخت).

لذا به جای «اصل حفظ منافع ملی» که به دلیل تعاریف ناصواب بنیادهای ملیت مخدوش است، «حفظ دارالاسلام» به عنوان یک اصل پیشنهاد می‌شود و به چهار دلیل عمده این عنوان معقول است:

۱. کلیتی است که هم انقسام ارتباط را توجیه می‌کند و هم یکی از اهداف ارتباط را.
۲. جوهره آن چیزی است که همه سؤالات آن را جستجو می‌کنند؛ یعنی با امری در خارج تطابق دارد.
۳. در فقه «حفظ دارالاسلام» در مقابل دارالکفر، دارالعهد، دارالموادمه و دارالحرب از تکالیف است و از ضروریات.
۴. با امری که در اصول بیان می‌شود تا عنوانی مینا قرار گیرد، همسویی دارد.

پوشیده نیست که بین دارالاسلام و حفظ دارالاسلام فرق است؛ دارالاسلام یک امر عینی است و واقع، و حفظ دارالاسلام یک امر تکلیفی که احکام تکلیفیه نیز بر آن مترتب است.

با توجه به این اصل است که حفر خندق به عنوان یک تاکتیک، برای حفظ دارالاسلام مقبول می‌افتد و اگر چه وجود مرزهای اعتباری هنوز بشدت مورد مناقشه است، لکن هیچ فقهی از تجاوز کفار به ثغور موطن اسلامی، بنابر اصل حفظ دارالاسلام بی تفاوت نمی‌گذرد و جالب اینکه اگر چه اسلام برای مرزها حقوقی قائل است، لکن دارالاسلام مبتنی بر مرز نیست.

مثال دیگر اینکه جهاد دو گونه است: ابتدایی و تدافعی که جهاد ابتدایی را اصل دیگری توجیه می‌کند و جهاد تدافعی جز برای حفظ دارالاسلام مفهومی ندارد.

با پذیرش اصل حفظ دارالاسلام به عنوان یکی از مبانی سیاست خارجی، قسمت اعظم سؤالات ما تحت این مبنا طبقه‌بندی شده و فقیه پاسخ خواهد گفت.

ابتدا به نظر می‌رسد که حفظ دارالاسلام از مبانی سیاست داخلی است و اگر چه در اسلام سیاست خارجی و داخلی انفکاک طیفی دارند، با این حال حفظ دارالاسلام در مقابل دارالحرب، دارالکفر و دارالمعاهد از مبانی سیاست خارجی قرار خواهد گرفت و همچنین ارتباط امنیتی - اقتصادی خارجی را حفظ دارالاسلام توجیه می‌کند.

مسائلی از قبیل حسن همجواری، خرید و فروش تسلیحات، تجهیز قوا، جهاد تدافعی، ارتباطات تجاری و اقتصادی، شرکت در کنفرانسهای بین‌المللی، همکاری با بعضی از سازمانها و احزاب، جواز و عدم جواز سرمایه‌گذاری خارجی، تبادل اطلاعات امنیتی - علمی - هنری و حتی مسائلی چون ورزش و... در زیر مجموعه اصل حفظ دارالاسلام جای دارند.

اصل دیگری در سیاست خارجی اسلام به عنوان «دعوت» مطرح است که هم در مرتبه زمانی و هم در ترتب ارزشی، اولی بر اصول دیگر است و شاید به دلیل کثرت ظهورش، گاه از آن غفلت می‌شود، این اصل جوهره سیاست خارجی اسلام است و در فقه جایگاه والایی دارد. وجوب آن از ضروریات است و اولین وظیفه اجتماعی هر پیامبری پس از رسالت، دعوت است و تا تشکیل امت واحده و فراتر از آن افقش ممتد است.

به قول ظریفی اصل «دعوت» گویای آن است که سیاست خارجی بر سیاست داخلی اسلام تقدم دارد. اگر چه شیوه‌های دعوت و منازل آن جای بحث بسیار دارد، لکن اصل آن هم در فقه از ضروریات است و هم در روابط بین‌الملل غیر قابل نفی و اگر چه

با بعضی از مسائل عرفی بین المللی منافات دارد، با این حال هیچ واحد سیاسی از آن غفلت نمی‌کند و واحدهای سیاسی که جوهرهٔ مکتبی هم ندارند، با ایجاد خانهٔ فرهنگ در کشورهای دیگر، سعی بر القای منش خود بر دیگر ملل دارند و جای شک نیست که اگر دعوت بدان گونه که اسلام می‌طلبد مطرح شود، جوامع بین المللی علیه آن موضع خواهند داشت و مشکلات بسیاری را برای دارالاسلام فراهم خواهند نمود و این خارج از انتظار نیست. لکن علیرغم اینکه آرمان سیاست گذاران جهان، آرمانی اقتصادی - امنیتی است، کم نیستند فطرت‌هایی پاک که برای جرعه‌هایی از ارزشهای والا، تلظی می‌کنند و «دعوت» اصلی است که این عطش فطری تعالی خواهی را سقایت می‌کند.

در اسلام «دعوت» یک امر تشریفاتی یا تفننی نیست، یک فرض غیر قابل انکار است. از نظر علوم سیاسی هم اصل «دعوت» ذهنی و ایده‌آلیستی نیست و پدیدهٔ نوظهوری نیز نمی‌باشد و اصولاً بخشی از انواع ارتباطات را در زیر مجموعهٔ خود دارد. بسیاری از مسائل ارتباط جمعی به انگیزهٔ «دعوت» ابداع شده است. رادیوهای برون مرزی عموم کشورها تنها برای اتباع خود نیست که برنامه دارند و اگر چه از دعوت در نهایت منافع اقتصادی و مطامع امنیتی را می‌طلبند، اما مصالح سیاسی و مسائل ایدئولوژیکی و فرهنگی هم از نظرها دور نیست و بسیاری در تلاشند تا سیمای برون مرزی نیز داشته باشند و این وسیله نیز برای تحقق «دعوت» است. اما آنچه که واحدهای سیاسی قدرتمند به آن دعوت می‌کنند یا سخیف است و یا کم بها. در گذشته قهر و جبر و تسلط نظامی، برای دعوت به پذیرش سلطهٔ خویش، ابزار بوده است و امروز این اصل همچنان پابرجاست و اقوام و ملل و جوامع مختلف و مذاهب به شیوه‌های دیگر به پذیرش سلطهٔ فرهنگی و وابستگیهای اقتصادی و امنیتی قدرتها به لطایف الحیل دعوت می‌شوند.

عرف بین المللی گونه‌ای از دعوت که با جایی اصطکاک ندارد، یا راه تقابل با آن باشد را می‌پذیرد؛ لکن دعوت به آن چیزی که راه مقابله با آن دشوار می‌باشد، مذموم است! مسائل مهمی همچون نظم نوین جهان که اکنون بشدت مطرح است، ایجاب می‌کند که وجوب «اصل دعوت» را عمیقتر احساس کنیم.

اگر به منشور حقوق بشر نه واقع بینانه بلکه خوشبینانه بنگریم، دعوتی است از انسانها که اعتباریابی اخلاقی را ملاحظه کنند؛ اگر کسی آن را اعمال هم نکند، نفی نمی‌کند و اگر نفی کند تقبیح می‌شود. لذا «اصل دعوت» با طبیعت جامعهٔ کنونی هم که غرق در محاسبات سود و زیان است، انطباق دارد و امری ممتنع و غیر معقول نیست. گفته شد که جایگاه مطالعهٔ سیاست خارجی اسلام فقه است، لذا از بحث منطقی و

فلسفی و علمی اینکه دعوت یک اصل اولی است؛ با آنکه بحث پرشور و پر جذبه‌ای است، اجتناب می‌شود و چون تنها در جستجوی آنیم که بیاییم چه چیز در رفته سیاسی مبنای سیاست خارجی است، مسئله را باید در رفته جستجو کرد.

برای آنکه عنوانی در رفته مبنای قرار گیرد، باید خصوصیات زیر را دارا باشد:

۱. منصوص باشد نه اجتهادی.

۲. منسوخ نباشد.

۳. احکام تکلیفیه بر آن جاری باشد.

۴. منطبق با سنت باشد.

۵. کلی باشد.

با ملاک فوق، «دعوت» به عنوان یک اصل مطرح است.

تنها ایرادی که شاید به اصل فوق وارد باشد، این است که دعوت بدون پسوند نارساست و پسوندی به کلیت «اسلام» غایت مرحله «دعوت» است و مراحلی که در شرایط خاص بتوان بر آن بسنده کرد، در قرآن شاهد مثال داریم^۳ دیگر اینکه اگر امر دایر باشد بر حفظ دارالاسلام و دعوت، کدام اولی است؟ این نیز مورد منازعه است.

اهم مسائلی که در «اصل دعوت» باید بدان پرداخته شود تا سؤالاتی که به این قسمت مرتبط است، جایگاه خود را بیابد، عناوین زیر است:

۱. قواعد دعوت.

۲. مراحل دعوت (علنی — سری).

۳. شیوه‌های دعوت (مسالمت آمیز — قهر آمیز).

۴. شرایط داعی.

۵. مخاطب داعی.

۶. ابزار دعوت.

اینکه می‌گوئیم انقلابمان را به جهان صادر خواهیم کرد، مبتنی بر «اصل دعوت» است^۴ و اجتناب از آن نه تنها دارالاسلام را با خطر اضمحلال مواجه می‌سازد، بلکه عقوبت اخروی نیز در انتظار خواهد بود؛ زیرا که «دعوت» اگر چه واجب کفایی است، اما به هر صورت امری تکلیفی است و بالاخص که امروزه مخاطب دعوت، به لحاظ کمیّت نفوس، بیش از گذشته است و به لحاظ کیفیت پذیرش حقیقت، بیش از گذشته تشنه و ابزار مشروع دعوت هم از قلم و سخن فراتر آمده است؛ وانگهی، دیگر «اصول سیاست خارجی اسلام» در پرتو «دعوت» رنگ می‌گیرد.

«نفی سبیل» اصل دیگری در سیاست خارجی اسلام است که هم منصوص است و هم با سنت مطابق و نیز اجماع فقهاست و هم سند عقلی آن تناسب موضوع با حکم است، اگر چه تعدادی سؤال برای یافتن جایگاه خود، این اصل را به ذهن القا می‌کنند، اما پیش از داشتن سؤالات، شعار نه غربی و نه شرقی این نهضت، باور این را ایجاد کرده بود که این شعار بی گمان نشئت گرفته از اصلی در اعتقادات است. با این حال شعار نه شرقی و نه غربی، یکی از مصادیق مستحدثه نفی سبیل است و نفی سبیل معنایی اعم از این شعار دارد. تا جایی که نفی سبیل حکم ثانویه می‌گردد؛ بدین صورت که گرچه «أوفوا بالعقود» حکمی منصوص است، اگر در معاهده‌ای اقتصادی یا امنیتی حیثیت دارالاسلام لحاظ نشده باشد، بنابراین اصل «نفی سبیل»، آن پیمان ملغی است.

اهم عناوین زیر مجموعه «اصل نفی سبیل» که تاکنون در فقه مطرح بوده است،

موارد زیر است:

۱. عدم جواز ولایت غیر مسلم بر مسلم.
۲. عدم جواز استشاره از غیر مسلم در امور مسلمین.
۳. سقوط حق قصاص غیر مسلم.
۴. عدم جواز ترویج غیر مسلم با مسلم.
۵. عدم ثبوت حق شُفعه برای غیر مسلم.

اگر چه کلیات فوق به طریق اولی بر سیاست داخلی نیز حاکم است، اما در مفهوم، و هم به مصداق بارزتر نفی سبیل و زیر مجموعه های فقهی آن از مبانی سیاست خارجی است.

پیچیدگیهای روابط بین الملل اعمال نفی سبیل را در همه جنبه ها (اقتصادی - امنیتی - آرمانی) بسیار پیچیده کرده است؛ به قول دوستی، جهان امروز مملو است از «عمر و عاص» ها که متصلند به کامپیوتر. آنان که با سیاست جهان امروز آشنا نیستند، امتزاج ذهنیتشان این باور است که بر جهان روابطی حاکم است که باید در طول آن شنا کرد و اگر در مقابلش ایستادگی شود، فنا، سرنوشت محتوم است.

بسیاری از مفاهیم حاکم بر روابط بین الملل در امروز به ظاهر سیطره جوهری بر واحدهای سیاسی یافته اند و «نفی سبیل» با کلیات زیر مجموعه ای خود احتیاج به بسط بیشتر در فقه دارد که فقها آن را باز خواهند یافت. از جمله موازنه قوا امری تحمیلی است، پرداخت غرامت جنگی و مصونیت پناهندگان و یا تن دادن به حکمیت محاکم بین المللی نیز امری تحمیلی است. در مقابل جاسوسیه های ماهواره ای چگونه می توان نفی سبیل را حفظ

کرد؟ و یا در مورد خرافه‌های علمی، مثل اثبات برتری نژاد در علم ژنتیک، حق و توه، تحمیل زبان بیگانه بر ملت‌ها که به ظرافت انجام می‌شود، القای الگوهای مصرف و بهره‌گیری از آخرین پدیده‌های تکنیکی برای توجیه وضعیّت کنونی جهان، همه اینها مقولاتی است که در نفی سبیل باید بدان پرداخته شود و ابتدا نیاز به یافتن مبانی نظری آن در فقه احساس می‌شود و بعد یافتن راه‌های عملی مقابله با آن.

ابتدا به نظر می‌رسد که اعمال نفی سبیل آسان است، اما وقتی با تسلط عرف بین الملل و قدرتها بر همه روابط مواجه می‌شویم، می‌بینیم که اعمال نفی سبیل به مراتب دشوارتر است از آنچه که در ابتدا به ذهن می‌رسد و مشکلاتی که در کنار «نفی سبیل»، «دعوت» را نیز داریم که آن نیز، هم بر بار مشکل می‌افزاید و هم بر بار مسئولیت. اما علیرغم این مشکلات، «ان مع العسر یسر» نوید ماست.

»

خلاصه‌ا هم آنچه در طرح این تحقیق مطرح می‌باشد، عبارت است از:

۱. روش یافتن مبانی سیاست خارجی اسلام، روش فقهی است.
۲. ارتباط امری بالضروره است.
۳. ارتباطات از سه مقوله (آرمانی، اقتصادی و امنیتی) خارج نیست.
۴. تعریف و شرح الاسم نمودن اصطلاحات و مفاهیم روابط بین الملل اهم کاری است که علمای علوم سیاسی برای فقیه بر عهده دارند.
۵. آشنایان با علوم سیاسی، سفرا و کارداران در مواجهه با بن بست‌ها طرح سؤال می‌کنند و فقیه، با استمداد از نص و سنت و پیش رو داشتن مفاهیم امروزی سیاست، پاسخگو خواهد بود.
۶. سه اصل دعوت، حفظ دارالاسلام و نفی سبیل از مبانی سیاست خارجی اسلام است که اصل دعوت و حفظ دارالاسلام هم توجیه رابطه است و هم هدف سیاست خارجی و اصل نفی سبیل شعار اعلامی و عملی سیاست خارجی است.^۵
۷. در این تحقیق از نقد نظریه‌های بین الملل خودداری می‌شود.

۱. ارتباط به مفهوم مصطلح آن در علوم سیاسی.

۲. تعدادی از سؤالات، خود مسئله ارتباط را پرسش می‌کند؛ با این حال به گونه‌ای پیچیده تر همان سؤالات هم حامل پذیرش ارتباط است.

۳. یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم. قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی فلا اعد الذین تعبدون من دون الله.

۴. بعضی از فقها، جهاد ابتدایی را که یکی از مراحل دعوت است، در عصر غیبت مجاز ندانسته‌اند و بر بعضی امر مشبه شده است که اصل دعوت منتفی است؛ حال آنکه اصل دعوت اجماع فقهاست.
۵. عناوینی نظیر تولی و تبری، کمک به نهضت‌های رهایی بخش و حمایت از مستضعفین، وحدت با جهان اسلام، استقلال، روابط صلح‌آمیز با دول غیر محارب — عتق و فک رقبه، مبارزه با تبعیض نژادی و... زیر مجموعه‌هایی از سه اصل فوق است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی